



۲۰۲۰/۰۹/۰۸



میر عبدالرحیم عزیز

## منحصر به فرد: چطور هند سعی نمود به مجاهدین افغان کمک نماید

نویسنده: م. ک. بهادر اکومار (M K Bhadrakumar)

ترجمه: میر عبدالرحیم عزیز

این مضمون قبلاً در ماه سپتامبر ۲۰۱۶ گزارش یافته بود، اما دوباره در ماه مارچ ۲۰۲۰ به نشر رسید. درین گفتار، مطالب افشاء کننده در مورد احمد شاه مسعود و مسایل مهم تاریخی وجود دارد که برای هم میهنان ما خالی از دلچسپی نخواهد بود.



سفیر م. ک. بهادر کمار که در آغاز معاملات سیستماتیک هند در افغانستان در سال ۱۹۹۴ نقش درخشانی داشت، برای نخستین بار فاش می کند که چگونه این مأموریت مهم و پر مخاطره را به عهده گرفت.

چیزی که من به اندازه کافی در قسمت جنوبی (منظور نویسنده وزارت خارجه هند است) آموختم این بود که به عنوان رئیس یک بخش منطقه‌ئی، موفقیت یک ابتکار عمل تقریباً همیشه درین نهفته است که در هنگام مصروفیت بیش از حد آمر، آن را بایست به طرز آرامی مطرح کرد. حتی اگر این طرز دید قابل هم پذیرش نباشد، فرصت آن برای همرنگی و توافق بستگی به زمان دارد. همین بود که حماسه معاملات دورانی هند با مجاهدین افغان در سال ۱۹۹۴ آغاز شد.

پانزدهمین سالگرد ترور احمد شاه مسعود، شیر افسانه‌ئی پنجشیر زمان مناسبی در خور یاد آوری است. اما، ابتداء لازم است که مقداری از تاریخ را از بالاخانه ذهن به کمک بطلم. در حدود ۱۹۹۱، برای یک دیپلمات هندی اصلاً کار دشوار نبود که در یک دعوتی در یک سفارت در اسلام آباد طور تصادفی با یک نماینده غیر عادی مجاهدین افغانستان مواجه نگردد. اما آنها علیرغم کنجکاوی بی حد و حصر (از هر دو طرف)، لاکن آگاه از چشمان کنجاو آی اس آی پاکستان، هیچگاه نتوانستند در یک مکالمه شرکت کنند.

با اشاره مبهم و توأم با لبخند و یک تعظیم جزئی، افغان مغرور با کمال عذرخواهی دور میروود و حتی احتیاط می کند که حتا یک نره خوردن از میوه ممنوعه او را برای همیشه از باغ بهشت پیشاور تبعید خواهد کرد. زیرا، پایان بازی برای رژیم کمونیستی در کابل آغاز شده بود و مجاهدین می دانستند که ساعت محاسبه آنها فرا رسیده و آی اس آی پاکستان می تواند آنها را محکوم به فنا کند یا اینکه حیات جاودان ببخشد.

سپس در اپریل ۱۹۹۲، مجاهدین فاتح وارد کابل شدند و رژیم کمونیستی به سرپرستی نجیب الله را سرنگون کردند. پس از آن، وقتیکه به زودی به سوی دهلی برگشتم تا ریاست بخش ایران، پاکستان و افغانستان را در جناح جنوبی رهبری نمایم، من اطمینان داشتم که وزیر امور خارجه جی ان دیکسیت (که معاونش در یک مأموریت در اسلام آباد بود) به طور غریزی احساس کرد که نیاز به یک معامله با دولت مجاهدین در کابل موجود است.

اما آن موقع، حوادث از ما پیشی گرفت. محل مأموریت ما در کابل به اثر حمله ای یک گروه تخریب شد و دیپلماتهای ما با عجله به دهلی رفتند. سفارت را تعطیل کردیم. چاره ای نبود به جز اینکه وقت را بگذاریم.

سپس، در اواخر ماه اگست از کابل پرسشی توأم با کنجکاوی دریافت کردیم که آیا طیاره حامل رئیس جمهور برهان الدین ربانی و هیئت معیّتی می توانند در مسیر حرکت به سوی جاگارتا غرض اشتراک در اجلاس نهضت جنبش غیرمنعهد (۱ تا ۶ سپتامبر ۱۹۹۲) در دهلی تیل بگیرد؟

برای گرفتن مجوز از مقامات ذیصلاح تلاش هائی صورت گرفت. (دیکسیت قبلاً به جاگارتا عزیمت کرده بود). در واقعیت، برای مقامات هند عجیب این بود که یک طیاره ای پر از وهابی ها را اجازه دهد که به عنوان مهمان ما در دهلی فرود بیاید. (طرز فکر چندان متفاوتی با آنچه امروز در مورد طالبان نداریم.) اما خوشبختانه، وقتی که من شروع کردم به توضیح اینکه با کنار زدن مرزبان پاکستانی و حاصل نمودن تماس مستقیم با ما، مجاهدین احتمالاً علامت پیچیده ای را برای ما ارسال کرده و تقاضای کمک نمودند. لحظه کمی را برای کفیل تیز هوش وزیر خارجه آن زمان ک سرینواسان (K Srinivasan) گرفت تا به عمق موضوع پی ببرد. این یک لحظه تعیین کننده بود. هنگامی که دیکسیت از رسم تشریفاتی عبور مجاهدین از دهلی مطلع شد، پیشنهاد کرد که من یک طرح سیاسی برای صدراعظم وقت نارا سیمارائو تهیه کنم تا آن را منحیث یک پیشنهاد برای باز کردن یک خط ارتباطی با مجاهدین افغان ارائه دهم. بعد از مدت طولانی، سرانجام رائو موافقه کرد. شرح بالا لازم است برای اینکه چشم انداز چگونگی فرود آمدن نیمه شب مرا در میدان هوائی بگرام که توسط اردوی سرخ ساخته شده بود، در تاریکی مطلق در زمستان سال ۱۹۹۴ و اینکه توسط مجاهدین متعلق به جماعت اسلامی برداشته شدم، توضیح میدهد.

این ماموریتی بود که به معنای واقعی کلمه از هر لحاظ به تاریکی انجام می شد، زیرا افغانستان در آن زمان برق نداشت. به معنای استعاره ئی، دهلی فقط به پشتون های افغانستان توجه داشت و آرشیف های عظیم وزارت امور خارجه با فرهنگ و سیاست اقوام شمالی در هندوکش کاری انجام نداده بود.



احمد شاه مسعود

آن شب سرد زمستان، یک گروه از جنگجویان جمعیت مسلح تا دندان با کالیشنکف ها و راکد انداز ها با چندین توپوتا آمدند و مرا در یکی از آنها انداختند و به سرعت به سوی کابل حرکت کردیم. جنگ در نزدیکی بگرام بین جمعیت مسعود و گروه وهابی اتحاد به رهبری رسول سیاف برای بدست آوردن منطقه که بین دره پنجشیر و کوه های پروان واقع بود، ادامه داشت.

صبح روز دیگر در سرمای سوزنده، ما عازم پنجشیر شدیم. ما راه خطرناک و پر از خم و پیچ در کنار دریا را طی کردیم. در جریان سفر به ده ها تانک و زرهپوش و سلاح های باقیمانده قوای شوروی برخوردم تا اینکه به شهر بازارک جائی که مقبره مسعود قرار دارد، رسیدیم.

من متوقع بودم که مسعود شخص متفاوتی باشد. زیرا، قبلاً با یک تاجیک دیگر به اسم فرید مزدک عضو پولیت بورو در حکومت نجیب در سال ۱۹۹۰ دیدار داشتم. فرید مزدک یکی از مدافعان آشتی ملی با مجاهدین بود. ملاقات ما در دو بخش هریک بین ۵ تا ۶ ساعت تا روز های بعدی همراه با رفتن ما به جبهه جنگ را در بر گرفت. جمعیت در یک جنگ مرگبار با گروه دیگری از مجاهدین، حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار، برای کنترل کابل گیر افتاده و با اتحاد اسلامی به رهبری رسول سیاف در حال زدو بند بود. من رسول سیاف را بعداً ملاقات کردم. (جلال الدین حقانی در دوران جهاد از فرماندهان سیاف بود.)

مسعود با مشاهده اینکه من اولین مقام هندی هستم که در کل دوره جهاد افغانستان با وی ملاقات کردم، به گرمی از من پذیرائی نمود. من پاسخ دادم که هرچند که او برای ما بیگانه نبود و ما همیشه او را، باوجود بُعد مضافه، به عنوان یک ملی گرای مستحکم افغانی تحسین میکردیم. مسعود بوضوح خوشحال شد و احساس کردم که حرف درست را برای یک صحبت شفاف گفتم. جلسه ما در یک اتاقی برگزار شد که شبیه به "نقشه اطاق" در قسمت جنوبی وزارت دفاع بود. مأموریت من به طرز غیر قابل باور ساده بود - به رهبری گروه های مختلف مجاهدین بگوئید که ما دشمن آنها نبودیم و به روابط صمیمانه و دوستانه امید داشتیم که گذشته از همه روابط تمدنی، ریشه در اعماق تاریخ داشت.

مسعود با بیانیه طولانی، توضیحاتی در مورد ایدئولوژی جمعیت داد که با اصطلاحات ملی گرایی و با اشاره و کنایات فراوان همراه بود. او همچنان اظهارات زیادی را در باره سیاست های غرض آمیز پاکستان در قبال افغانستان ارائه کرد. او نقشه ها را هموار کرد و با یک نشانگر به تفصیل اوضاع کلی امنیتی را توضیح داد. البته در همان لحظه بخصوص، وی حکمتیار را تهدید حیاتی دانست.

**آنها البته در اوایل دهه هفتاد در پوهنخی انجینیری پوهنتون کابل همصنف بودند که سازمان اطلاعات پاکستانی آنها را به سوی طلسم اسلام سیاسی و ندای جهاد جذب نمود، اما این رقابت در سطح شخصی چنان شدید بود که به مشکل می توانستند حتا خود را در بزرگسالی از آن برهانند.**

من با دقت متوجه شدم که نظر مسعود در مورد طالبان مبهم بود. طالبان در آن زمان قندهار را متصرف شده و به سوی هرات در حرکت بودند و همچنان شهرهای را که به طرف کابل منتهی میشد، زیر نظر داشتند.

یکی از عناصر مهم در مأموریت من جمع آوری هرچه بیشتر اطلاعات در مورد طالبان بود، نیروی جدیدی که به طرز مرموزی در صفحه شطرنج افغانستان ظاهر شده بود و ظاهراً از مدارس پاکستانی بیرون آمده که به صورت خود جوش توام با نفرت در برابر سؤ اداره مجاهدین زبانه کشید.

**بعد ها، در جریان مأموریت هشت روزه من، دانستم که تماس های پنهانی بین ربانی و فرستاده های طالبان وجود دارد، زیرا آنها علاقه مشترکی به نابودی حکمتیار و بیرون راندن وی از سیاست افغانستان داشتند. این واقعاً یک غسل تعمید در زیر آتش بود، زیرا من منحیث یک خارجی یک درس اساسی آموختم، یعنی اینکه در باطلاق نزاع های درونی افغانستان، دشمنی دائمی وجود نداشت.**

مسعود برای مبارزه غرض احیای حاکمیت و تمامیت ارضی افغانستان از هند تقاضای کمک نمود. من توانستم درک نمایم که مسعود فهم خوبی از تشنج آن زمان بین هند و پاکستان داشت. (شورش در جمو و کشمیر به اوج خود رسیده بود - خشونت خونین و ضرب و شتم در دره که توسط پاکستان رهبری میشد، دهلی را به سوی ناامیدی کشاند.)

از قرار معلوم، مسعود به نگرانی های مشترک کابل و دهلی در مورد بررسی اطلاعات استخبارات پاکستان اشاره کرد. او (و ربانی که جداگانه با او ملاقات کردم) اهمیت بازگشایی دفاتر هند در کابل را در سریعترین زمان ترغیب نمودند. مسعود همچنان محافظت کامل از دبلیومات ها و محلات ما را ارائه داد.

عجیب اینکه، بعداً شایعات بازار به دستم رسید که "پنجشیری ها" نیز نقش خود را در غارت دفتر ما بازی کرده بودند و در سرقت موتر های سفارتخانه، چراغ ها، مبل و فرنیچر وارداتی و فرش های کشمیری - حتی ظروف سفالی و ظروف نقره ای برجسته در محل اقامت، فعالیت چشمگیری از خود نشان دادند.

طرح دیگر رسالت من، بحث در مورد آینده نجیب الله بود که در مجاورت دفتر ملل متحد زندگی می کرد. صدراعظم راثو خواستار این شد که از طرف شخص وی تقاضا گردد که به نجیب اجازه داده شود تا به هندوستان برود. (من بسته های بافتنی پشمی، البوم عکس فرزندان و غیره را نیز حمل کردم که از جانب خانم نجیب الله که در دهلی در حال تبعید به سر میبرد، برای شوهرش تحویل داده شود.)

در واقع، من هم علاقه شخصی داشتم که مسعود (و ربانی) را درین خصوص متقاعد بسازم، زیرا خودم در اپریل ۱۹۹۲ در اسلام آباد در این نمایش کثیف نقشی ایفا کردم که بنون سوان فرستاده اختصاصی سازمان ملل سعی در مذاکره برای انتقال منظم قدرت داشت که به طرز چشمگیری شکست خورد و به یک دوسیه سوخته تبدیل شد و یک حرفه موفق مسلکی را ویران کرد. (این یک داستان دیگر برای بار دیگر است.)

با اطمینان، من از مسعود دلسوزانه التواء کردم تا به نجیب اجازه دهد که کابل را ترک کند و من این امتیاز را خواهم داشت که او را تا دهلی همراهی کنم. ضمناً این یک هدف ما هم بود. اما فوراً فهمیدم که مسعود را از این خواهش خود متعجب ساختم. او انتظار چنین تقاضای قوی را نداشت. مسعود که هیچ وقت برای یافتن کلمات سردرگم نشده بود، یک دقیقه سکوت کرد. سپس او به نحو دور انداخته پاسخ داد که اگر نجیب را رها کند، مجاهدین از آن سوء تعبیر خواهند کرد. البته که این گفتار مزخرف معلوم می شد، زیرا مسعود خودش در آن زمان پادشاه کابل بود. مگسی نمیتوانست بدون اطلاع محمد فهیم، رئیس اطلاعاتش و گزارش آن به "فرمانده" حرکت کند. (جالب اینجاست که من در یک "خانه امن" در کابل در کنار خانه فهیم اقامت داشتم.)

مسعود قبلاً از دست قومندان ازبک، رشید دوستم رها شده بود. رو گرداندن دوستم از نجیب در سقوط وی در اپریل ۱۹۹۲ تعیین کننده بود. مسعود همچنین در ها را به روی حکمتیار و "استاد" سیاف بسته کرده و حتی صبغت الله مجددی بی ضرر را به حاشیه رانده بود. مسعود سلطان همه شده بود.

حکومت مجاهدین در اواخر ۱۹۹۴ در سطح ملی یک حکومت ائتلافی باقی ماند، لکن عملاً یک حکومت جمعیت بود - دقیقاً یک حکومتی که زیر حاکمیت شورای نظار عمل می نمود که مستقیماً تحت رهبری مسعود قرار داشت.

سال ها بعد، مشاور اصلی مسعود عبدالرحمان به انقره آمد تا در محفل جنازه مادر دوستم شرکت نماید. حینیکه آگاه شد که من هم در انقره هستم، به سفارت هند آمد. در جریان یک صحبت طولانی همراه با بوتل کنیاک، من موضوع برابری مسعود با نجیب را باز کردم. عبدالرحمان ستراتیژیست سیاسی مسعود بود. او جریان مذاکرات با دوستم را به دوش گرفت که باعث دوری وی از نجیب شد که سرانجام سرنگونی نظام کمونیستی را در اپریل ۱۹۹۲ سبب گردید.

ما روابط دوستانه به راه انداختیم. همین دلیل بود که عبدالرحمان در آن شب در آنکارا صریحاً اعتراف کرد که چگونه مسعود او را تعیین کرد تا در محوطه دفتر ملل متحد با نجیب بی سر و صدا مذاکره نماید تا پیچیدگی های سیاست قبیله ئی پشتون را مورد بررسی قرار دهد. مسعود کاملاً آگاه بود که نجیب به ارتباط دانش و معلوماتش در مورد صف بندی های قبایل پشتون جوهره نداشت. خلاصه اینکه، من واقعاً هیچ زمانی بهانه مسعود را باور نکردم که به نجیب اجازه ندهد آنجا را ترک کند.

اگر مسعود می خواست، می توانست که خیلی جذاب و فریبنده باشد. او از من خواست تا تعهد او را شخصاً به صدراعظم راثو انتقال دهم. تا زمانیکه او زنده بود، اطمینان داشته باشید که هیچ ضرری به نجیب وارد نخواهد شد - و هند باید به او اعتماد کند.

دو سال بعد، در سپتمبر ۱۹۹۶، در یک هتل کهنه در شهر دوشنبه پایتخت تاجیکستان، هنگام دوش گرفتن در اوایل صبح، یک خیر فوری را از طریق موج کوتاه BBC در رادیوی ترانزیستور قدیم خود شنیدم که نجیب به قتل رسید. هنگام طلوع مرا سخت تأثر فرا گرفت و دریافتم که مسعود عقب نشینی کرد و خود را در ایمنی دره پنجشیر قرار داده و نجیب را به ترحم ISI رها کرد. انگیزه های مسعود در طفره رفتن از درخواست شخصی راثو همچنان مرا اذیت میکرد. نکته اصلی این است که او با اجازه دادن نجیب که با من به دهلی برود، چیزی را از دست نمیداد.

### امروز، سعی می کنم آنرا عقلانی توجیه نمایم:

اول اینکه، یک رهبر مکار و شریر تاجیک احتمالاً محاسبه کرده بود که در آینده نزدیک می تواند از نجیب، یک احمدزی با دانش گسترده در مورد سیاست پشتون، استفاده نموده آنهم در لحظاتی که برای آمادگی حرکت بعدی ستراتیژی خود را ترسیم میکرد. چنگ زدن به کمر بند پرتلاطم پشتون در منطقه جنوبی به منظور تحکیم حکومت خود بر افغانستان به عنوان "امیر" غیر قابل انکار یک نیاز مبرم برای او بود.

دوم اینکه، برخلاف تصور بسیاری، مسعود یک رهبر ملی "سکولار" بود، نه از بسیاری جهات مانند نجیب. در اینجا "اگر های" تاریخ مطرح می‌شود. با کمی باور به مسعود، او امیدوار به تشریک مساعی با نجیب، یک سیاستمدار خارق العاده افغان، در پهلوی بود که می‌توانست در یک مقطع زمان برایش ارزش ستراتیژیک داشته باشد.

سوم اینکه، از همه محتمل‌ترین، مسعود نمی‌خواست که نجیب در پناه امنیت دهلی بازنشسته شود، جائیکه همیشه این امکان برایش وجود داشت که بتواند با حمایت هند بازگشت سیاسی نماید. (دقیقاً همانگونه که پاکستان هراس داشت که نجیب در صورت فرار، کارت برنده هند خواهد شد.)

با تصور اینکه، مسعود می‌خواست که خود رابطه اصلی هند در هندوکش باشد. (بعدها، آرزوی او تحقق یافت حینیکه ما او را وادار ساختیم کارهای انجام بدهد.) مسعود مانند اکثر افغانها هند را منحصیث یک نیکوکار می‌دید که حمایت از وی بطور قطع می‌توانست تفاوت بزرگی در تعادل بین نیروهای مختلف افغانستان ایجاد کند.

**بدون شک، مسعود (و همچنان پاکستان) در نقطه‌ای بودند که هراس داشتند که نجیب یک رهبری بود که هندوستان با او روزهی خواهد توانست که در نیمه شب در هندوکش قدم بگذارد.**

کافی است بگویم یک جانب شخصیت مسعود که بایست کاملاً فهمیده شود این است که او یک متخصص فنون جنگی برجسته بود. او هیچ تصویری ثابت در مورد روابط نداشت. همه چیز برای او به سودمندی یک رابطه بستگی داشت.

نگاهی به افسانه "شیر پنجشیر" بیاندازید. این امر در درجه اول به پیوند وی به غرب (بخصوص فرانسه) به خاطر تحمیل شکست بر اردوی سرخ در افغانستان مربوط گردید. مسعود از عزیز بودنش نزد غرب سود فراوانی برد. واقعاً که این یک شهرت خوبی بود که او شکست‌های بزرگی را بر اردوی شوروی در افغانستان تحمیل کرد و این برای غرب در دوره جنگ سرد بسیار مهم بود.

همانطور که قبلاً بازگو کردم، دره پنجشیر شاهد شاهکارهای یک قومندان درخشان چریکی بود. صدها قطعه سلاح زنگ زده نیروهای شکست خورده شوروی بر روی تپه‌ها مانند بناهای تاریخی از شهادت و مهارت مسعود به عنوان یک رهبر چریکی افتاده است.

اما با گفتن این نکته، معادلات مسعود با نیروهای شوروی در افغانستان بسیار پیچیده تر بود از آنچه که سلاح‌های زنگ زده به ما نشان میداد. برعکس شرح افسانه‌ها، حملات عمده شوروی در پنجشیر در واقع بین یک دوره کوتاه بین ۱۹۸۲ و ۱۹۸۴ خلاصه می‌شد (با یک آتش بس یک ساله در بین). قبل از آن و بعد از آن، یک نوع تفاهم ضمنی بین مسعود و استخبارات شوروی به ارتباط تحمل یک دیگر وجود داشت.

یادآوری این نکته مفید است که مسعود با پشتیبانی پاکستان تا سال ۱۹۷۹ اردوی افغانستان را از پنجشیر بیرون انداخته بود- یعنی قبل از مداخله شوروی در افغانستان. به گفته عبدالرحمان، اتحاد شوروی با مسعود به توافق رسیده بود که اجازه دهد تا ستونهای اردوی سرخ از مسیر گذرگاه سالنگ در جریان تجاوز روز سال نو در سال ۱۹۸۰ طور امن عبور نموده و به کابل برسند.

عجیب اینکه، هیچ یک به جزء رئیس وقت سازمان اطلاعاتی افغانستان نجیب فرد ارتباطی دیگری نبود، اما مسعود اصرار داشت که او ترجیح می‌دهد که مستقیماً با استخبارات شوروی معامله نماید.

هرچه بیشتر بازتاب بدهم، بیشتر متقاعد می‌شوم که مسعود بیشتر یک سیاستمدار و دیپلمات بود تا یک فرد نظامی (گرچه که استعداد وی به عنوان "فرمانده" هرگز مورد تردید نبود). بنابراین، سراسر دهه ۱۹۸۰، مسعود و شوروی با قبولی بدی‌های یک دیگر تا حد زیادی همزیستی مسالمت‌آمیز ظریفانه را بین خود رعایت کردند.



غنی احمد زی و عبدالله عبدالله

در حقیقت، ژنرال بوریس گروموف که خروج قوای اتحاد شوروی را در سال ۱۹۸۹ نظارت میکرد، بعداً در کتاب خود "اردوی شوروی در افغانستان" فاش کرد که مسعود با (GRU استخبارات اردوی شوروی) توافق کرده بود تا کاروان های مواد کمکی برای اردوی شوروی را که از طریق حیرتان وارد میشدند، اجازه دهد تا طور سالم از تونل سالنگ و دره پنجشیر بگذرند.

به همان اندازه، عبدالرحمان تصویری بسیار ظریف از معادلات مسعود با ISI ارائه داد که با عقاید ساده پسندی بسیاری از ذهنیت های يك بُعدی که در موسسات هند وجود داشته، متفاوت است. اتفاقاً، در اثنای هفته ای که در سال ۱۹۹۴ من در کابل بودم، مسعود یک مهمان دیگری داشت—رئیس قبلی آی اس آی، جنرال حمید گل.

نکته نهائی این است که انگیزه مسعود برای ترک نجیب در محوطه دفتر ملل حنا حینیکه او و شبه نظامیانش کابل را بدون صدمه -- تقریباً مانند یک توافق قبلی تخلیه کردند-- هنوز هم یک معمای افغانی باقی مانده است.

با اطمینان، هنگامی که پس از مأموریت در افغانستان برای برقراری تماس با گروه های مجاهدین به دهلی برگشتم، با قوت توصیه کردم که سفارتخانه را در کابل بازگشائی کرده و روابط دوستانه را احیا کنیم. هرچند که، اساساً من مخالف طرز فکر هند در مورد حمایت نظامی بودم که آشکارا و یا نه چندان آشکارا توسط تقریباً همه رهبران مجاهدین تقاضا شده بود. این واقعاً معنی نداشت که چرا هند باید در یک جنگ داخلی جایی که خط مقدم جبهه ها تغییر می کند، طرف واقع شود.

چرخ در دائره کامل افغانستان در گردش درآمده است. یک ائتلاف ناراحت کننده دیگری که به طور فزاینده فاقد مشروعیت است، امروز در کابل با حمایت ولینعمتان خارجی که مجدداً فکر میکنند آنها ارباب اصلی خانه هستند، در کابل کسب قدرت نموده است.

اگر معنای برای اصطلاح "جنابان دم، نشاندهنده روش سگ است" وجود داشته باشد، همین است.



[هرگاه مایل باشید مطالب دیگر این نویسنده را مطالعه کنید، اینجا کلیک نمایید](#)